

ارجاعات انقلاب

دکتر مصطفی امه طلب

پیشینه‌های تاریخی یک قوم، چه منفی و یا مثبت، به‌رحال قابل انفکاک از آن قوم نیست و سایه یا پرتویی از آن همواره در آینده امتداد می‌یابد. تحولات اجتماعی در جوامع گوناگون نیز براساس همین پیشینه‌ها به‌وجود می‌آیند و موجب حذف یا ثبات یک موضوع می‌شوند. این پیشینه‌ها گاه در جایگاه استنادات و یا روشن‌کننده راه‌جریاناتی مشابه در دوران پس از خود قرار می‌گیرند و گاه نیز به‌عنوان تجربه موجود از وقوع وقایع مشابه جلوگیری می‌کنند. درخصوص انقلاب اسلامی ایران نیز به قطع و یقین می‌توان به موارد عدیده‌ای اشاره کرد که رفتارهای مردم و رهبران انقلاب براساس ارجاع به جریانات تاریخی گذشته شکل گرفته و تداوم یافته است.

این پیشینه‌های تاریخی که مورد ارجاع قرار می‌گرفت، درحقیقت موضع‌گیریهایی مردم را سامان بخشیده و در به‌وجودآوردن حس و مواضع مشترک در میان آنها تأثیر اساسی داشت؛ به‌عنوان مثال، به ارجاع حافظه تاریخی جامعه به عملکرد دستگاه ظالمانه بنی‌امیه و در کنار آن به قیام خونین امام حسین (ع) می‌توان اشاره کرد که به‌موضع‌گیری مردمی در مقابله با رژیم پهلوی و همراهی با امام خمینی (ره) به‌گونه‌ای ملموس‌تر جهت می‌بخشید و شکل‌گیری حس مشترک قیام علیه ظلم را تسهیل می‌نمود.

در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، فقهاتی، مبارزاتی، روانشناختی، تاریخی، حقوقی، عقیدتی و... می‌توان ارجاعات و پیشینه‌های ذهنی فراوانی را برای تحقق انقلاب اسلامی برشمرد که هرکدام به‌نحوی موجب پیدایش حس و مواضع مشترک مردم در براندازی حکومت ستمشاهی گردید؛ از جمله آن که مردم، مبارزه امام خمینی (ره) با محمدرضاشاه را با ماجرای مقابله حضرت موسی (ع) با فرعون در قرآن کریم در تشابه و همسانی می‌دیدند؛ همچنین آیات و روایات نوید بخش غلبه مستضعفین بر مستکبرین را وعده خدا برای پیروزی انقلاب اسلامی می‌دانستند؛ و یا سکوت مراجع پیشین در قبال نظام ستمشاهی را به شیوه مبارزاتی برخی از ائمه (علیهم‌السلام) ارجاع می‌دادند؛ همین‌طور قیام امام خمینی (ره) را به قیام امام حسین (ع) در روز عاشورا تشبیه می‌کردند.

مقاله حاضر با برشمردن برخی از این ارجاعات، پیشینه‌های ذهنی مردم و رهبران نهضت اسلامی را مورد توجه قرار داده است.

یکی از اساسی‌ترین شروط تداوم و موفقیت هر انقلابی، آن است که میان رهبران این انقلابات و مردم پیش‌زمینه‌های مشترک روانشناختی و ذهنی وجود داشته باشد؛ به‌این‌معناکه آنها به لحاظ عقاید، ارزشها و نگرش‌هایشان با یکدیگر همساز بوده و صرفاً از جهت تابع و متبوع و یا برتر و پایین‌تر بودن متفاوت باشند. به‌نظر می‌رسد یکی از علل نافرجامی روشنفکری لیبرالیستی در جامعه شیعی ایران در زمینه ایجاد دگرگونی‌های بنیادین و انقلابی نیز در واقع در همین مساله نهفته است؛ چنان‌که آنها برای ایجاد تحولات موردنظر خود مجبور می‌شدند به کودتا یا اغفال مردم روی آورند و به تبع آن، پس از مدتی که مردم به حقایق واقف شده و لذا سرخورده و سیاست‌گریز می‌شدند، این روشنفکران نیز منزوی گشته و به‌ناچار برای حفظ قدرت خود به سرنیزه تکیه می‌کردند؛ غافل‌ازآنکه از سرنیزه هر استفاده‌ای بشود، مطمئناً برای تکیه‌دادن هیچ مناسب نیست. تمامی این پیامدها را می‌توان حاصل ناتوانی این رهبران در ارجاع مردم به زمینه‌های مشترک روانشناختی و ذهنی و یا اصلاً فقدان چنین اشتراکی دانست.

در انقلاب اسلامی ایران، روحانیون و شاخص‌ترین ایشان حضرت امام خمینی (ره)، رهبران اصلی مردم بودند. روحانیت شیعه تاکنون از چند ویژگی مهم برخوردار بوده است:

۱. سلسله‌مراتب تعلیمی، به دو شکل «تقلید از مراجع» و «سلسله‌مشایخ»
۲. روابط مراد و مریدی میان مراجع و اساتید حوزه و طلاب
۳. وجود نظام‌های ارگانیک (به‌عنوان بخشی از پیکره اجتماع) به‌سان سلسله‌اعصاب حسی و حرکتی (انتقال پیام و فرمان) در سراسر کشور بین مردم (مقلدان) و مراجع

این ویژگی‌های سه‌گانه باعث شد که روحانیت شیعی ایران، در کل در جایگاه رهبر بی‌بدیل و بدون جایگزین انقلاب اسلامی ایران قرار گیرد.

۴. ویژگی دیگری نیز که در روحانیت سنتی شیعی ایران وجود داشت و موجب شد این گروه علیرغم انقلابی‌نبودن اولیه خود، با روحانیون انقلابی همراه شده و یا حداقل مقاومت و کارشکنی نکنند، و در نتیجه روحانیت را به‌طور خاص نیز در راس حرکت انقلابی مردم ایران قرار داد، وجود این تفکر در میان آنان بود که چنانچه یک مرجع تقلید براساس نگرش خاص خود به حوزه اختیار و ولایت فقیه اقدام به تصرف صدور فرمان و یا عمل خاصی کند که از تقوا و دینداری به دور نبوده و در چارچوب یکی از بینشهای فقهی قابل طبقه‌بندی باشد، این مراجع سنتی با آن مخالفت نموده و مردم را

به نافرمانی از آن نخوانند. این ویژگی که هم‌اکنون نیز در میان فقهای سنتی محفوظ می‌باشد، موجب شد حضرت امام (ره) بی‌آنکه از ناحیه کلیت روحانیت و حوزه با مقاومت قابل توجهی روبرو شود، ابتکار عمل را به دست گرفته، حوزه و اجتماع، از جمله دانشگاهها و ادارات را یکپارچه علیه حکومت پهلوی به حرکت درآورد و سکان راهنمایی آنان را در اختیار گیرد.

رهبران قیامهای عمومی، در هر انقلابی، مردم را به پیشینه‌های پذیرفته‌شده ذهنی آنان ارجاع داده و تعارض میان این پیشینه‌ها و واقعیات رژیم موجود را به آنها متذکر می‌گردند و از مردم می‌خواهند با برپاداشتن اعتراض و دست‌سازاری به نهضت و انقلاب، وضع موجود را در جهت همسان‌ساختن آن با عقاید، اندیشه‌ها، ارزشها و حتی نظام اسطوره‌ای ذهنی اکثریت جامعه، تغییر دهند؛ به‌عنوان مثال، انقلاب کبیر فرانسه به تبع اندیشه‌ها و باورهای دموکراتیکی شکل گرفت که دوسه‌قرن پیش از آن توسط نویسندگان و متفکران اروپایی ابداع و تبلیغ شده بود. همین‌طور، انقلاب امریکانیز از همین تفکرات تغذیه کرد؛ چون اکثر مردم امریکا، در واقع اروپایی بودند. البته انقلاب اکتبر روسیه که توسط کمونیستها شکل گرفت، با دو انقلاب مذکور تفاوت دارد؛ چراکه انقلاب اکتبر در واقع بیشتر شبیه یک کودتا بود، چنان‌که پس از سرنگونی تزار به کشتار بیش از چهار میلیون روسی انجامید. انقلاب اسلامی ایران اما تفاوت خاصی با همه این انقلابها داشت و آن این که رهبران انقلاب، مردم را به حوزه‌های متنوعی ارجاع دادند که به حضور گسترده اقشار، گروهها و خرده‌نظامهای بسیار متعددی در عرصه انقلاب اسلامی منجر شد. مقاله حاضر در واقع بر آن است تا برخی از این حوزه‌های مورد رجوع و ارجاع رهبران و مردم را در انقلاب اسلامی ایران بازشناسد.

حوزه‌های ارجاعی انقلاب اسلامی

الف - حوزه فقه و شریعت:

پیش از دوران پهلوی، حکومت‌های مختلف علی‌رغم تمامی کاستیها و مفسده‌انگیزی‌هایشان، معمولاً با فقها روابط حسن‌های داشتند و دست آنها را تا حدودی در رتق و فتق امور مردم و اجرای سنت‌های اسلامی و شیعی باز می‌گذاشتند؛ البته شاید هم مجبور بودند چنین کنند و به عبارتی فقها را به این شیوه تحمل می‌کردند. پس از آنکه زمینه‌های سکولاریستی به‌ویژه به تبع فعالیت‌های بابیه، بهائیه و روشنفکری دین‌ستیز (دهری‌مسلک و مادی) و نیز بر اثر انقلاب مشروطه، اعدام شیخ فضل‌الله نوری و سرانجام انزوای روحانیت

شخصیت ایرانیان به قدری نادیده گرفته و تحقیر شده است که اگر مثلا به یک سگ آمریکایی آسیب برسانند، محاکمه می‌شوند. اما اگر آمریکاییان شاه ایران یا یک مرجع تقلید را لگدکوب کنند، ایرانیان حق تعقیب قضایی و محاکمه و مجازات آنها را ندارند. ارجاع به تبیین سیاستها و رفتارهای شاه و رژیمش با شخصیت متعالی انسانی ایرانیان، در تحریک علیه شاه و گسترش نفوذ و محبوبیت رهبران روحانی تأثیر فراوانی داشت.^۲

د. حوزه اقتصاد:

اصلاحات ارضی و اقتصادی رژیم پهلوی، اقتصاد ایران را تک محصولی و وابسته به نفت بار آورده بود و لذا کشاورزی ایران رو به نابودی رفت و شهرها پرجمعیت و روستاها ویران شدند. لازمه اصلاحات ارضی شاه، سلب حق مالکیت اراضی از مالکان بزرگ و ایجاد خرده مالکانی بود که امکانات لازم را برای کشاورزی و بهره‌وری از زمین نداشتند و به‌زودی با مهاجرت نیروی کشاورزی به شهرها، آنان به کارگران ساده‌ای تبدیل شدند که بالاجبار در حاشیه شهرها سکونت گزیده و به فقر و مسکنت دچار گردیدند. توجه به پیامها و مبارزات

در حقیقت بیشترین و عمیقترین حوزه تأثیر روحانیت نیز به حساب می‌آید؛ چنان که به‌عنوان نمونه، می‌توان به دروس اخلاقی امام خمینی (ره) و دیگران در دوره پهلوی اشاره کرد. باتوجه به بی‌مایگی فرهنگی و ابتذال اخلاقی شاه و کارگزارانش و نیز فساد اخلاقی رایج در دانشگاهها، ادارات، رسانه‌ها و سایر مراکز دولتی و حتی خصوصی عصر پهلوی، به‌واقع یک امر ضروری هم شده بود که روحانیون شیعه همواره مردم را به تعلیم اخلاقی اسلام ارجاع داده و متوجه تعارض وضع اخلاقی و سیاستهای مربوط در این عصر با تعلیم مذکور باشند؛ چنان که اعتراضات حضرت امام خمینی (ره) و مرحوم آیت‌الله شهید سیدعبدالحسین دستغیب به جشنهای شیراز، درواقع براساس ضرورت بود که صورت می‌گرفت. اهمیت مسائل اخلاقی در نزد حضرت امام، به اندازه‌ای بود که ایشان حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز همواره تأکید می‌کردند که اگر همه انبیاء (ع) در یکجا جمع شوند، هیچ اختلافی میان آنان پیش نخواهد آمد. چراکه همه اختلافات درواقع از «نفس» ناشی می‌شود؛ و لذا به هنگام صحبت درباره «طاغوت» و از جمله در دوره حکومت بنی‌صدر، همواره تأکید

ایجاد شده و قوام یافت. رضاخان میرپنج طی کودتایی در راس قدرت قرار گرفت و درصدد برآمد روحانیت را سرکوب کرده و شریعت را از صحنه جامعه و حکومت حذف و منزوی نماید؛ همان رویه‌ای که پسرش محمدرضا نیز همان را ادامه داد. بنابراین رهبران انقلاب اسلامی، که برخلاف حاکمان با مردم به لحاظ اندیشه مبتنی بر فقه و شریعت اشتراک داشتند و درواقع این تفکر را نیز خودشان در مردم شکل داده بودند، همواره مردم را به تناقض سیاستها و رفتار حکام پهلوی و شخص شاه با احکام نورانی اسلام و فقه شیعه متذکر می‌گردیدند و از آنها می‌خواستند به این وضع اعتراض کرده و تغییر این رویه را از حکومت خواستار شوند و چنانچه ترتیب اثر داده نشد، حکومت را سرنگون کنند. اعتراض به دو موضوع مباین با فقه شیعی در ماجرای لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، یعنی حق رای زنان و رسمیت یافتن سوگند به کتب آسمانی غیر از قرآن - که اولی در آن زمان به فساد زنان و دومی به سیطره غیرمسلمانان می‌انجامید - از جمله مواردی بودند که در این راستا محل تذکر قرار گرفتند. همچنین به‌عنوان یکی دیگر از این موارد، می‌توان به تأکید امام خمینی (ره) به وعظ مبنی بر افشای این عمل رژیم پهلوی اشاره کرد که به آنها اخطار کرده بود در سخنرانیهایشان در ماه محرم «نگویید اسلام در خطر است» بلکه توصیه می‌کردند وعظ این پرسش انکاری را که «آیا اگر مانگویی اسلام در خطر است، در خطر نیست؟» در سخنرانیهایشان تکرار و تلقین کنند. همچنین توجه خاص امام خمینی و یاران روحانی ایشان به ارجاع مردم به عنصر «امر به معروف» و «نهی از منکر» با هدف طرد حکومت پهلوی و ایجاد حکومت اسلامی، از جمله دیگر مصادیق این گونه ارجاعات به پیش‌زمینه‌های فکری مشترک میان رهبران انقلاب و مردم می‌باشد که باعث شده بود مردم شاه را به اتهام زیرپا گذاشتن شریعت، از «زندیق» بخوانند.

ب - حوزه اخلاق:

هدف از بعثت پیامبر اسلام (ص)، به استناد حدیث مشهور نبوی، تمام کردن مکارم و فضائل اخلاقی بیان شده است. در قرآن کریم و احادیث شیعی نیز توجه و اهتمام فراوانی به اخلاق الهی شده است. این اهتمام، روحانیت شیعه را بر آن داشت تا همواره بیشتر در راستای تهذیب نفس خود و تربیت نفوس مردم بکوشند. حکومتها نیز از آنجا که معمولا این حوزه را غیراجتماعی، غیرسیاسی و خنثی تلقی می‌کردند، نسبت به آن حساسیت کمتری از خود نشان می‌دادند و حتی گاه روحانیون را بر این اهتمام تحسین و ترغیب می‌کردند. از این رو، می‌توان به‌عنوان یک پیش‌زمینه مشترک که بعدا در جریان انقلاب مورد استناد واقع شد، به همین تأثیر عمیقی اشاره کرد که روحانیت شیعه در آن دوران در حوزه اخلاق اجتماعی بر جای گذاشت؛ که

■ ■ ■ رهبران قیامهای عمومی، در هر انقلابی، مردم را به پیشینه‌های پذیرفته‌شده ذهنی آنان ارجاع داده و تعارض میان این پیشینه‌ها و واقعیات رژیم موجود را به آنها متذکر می‌گردند و از مردم می‌خواهند با برپاداشتن اعتراض و دستیازی به نهضت و انقلاب، وضع موجود را در جهت همسان ساختن آن با عقاید، اندیشه‌ها، ارزشها و حتی نظام اسطوره‌ای ذهنی اکثریت جامعه، تغییر دهند

امام خمینی (ره) از سال ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی، به‌خوبی معلوم می‌کند که سیاست نادرست اقتصادی رژیم شاه، وابستگی او به سیاستهای آمریکا، بازگذاشتن دست بهائیان، یهودیان و غیرمسلمانان برای تصرف در بیت‌المال مسلمین و نیز جهت‌گیری اقدامات رژیم در راستای فقیر و وابسته کردن مردم تا چه اندازه در میان مردم انعکاس سوء داشته است؛ چنان که مردم در سال ۱۳۴۴، حتی به تعطیل کردن اجباری روزهای جمعه از سوی دولت، که با هدف رونق بخشیدن به کسب و کار سینماها و مراکز مشابه صورت می‌گرفت، با این توجیه که این مرکز در مالکیت عمال رژیم می‌باشد، اعتراض کردند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، رژیم شاه به‌عنوان عامل اصلی مشکلات اقتصادی حکومت اسلامی قلمداد می‌شد و همچنان سیاستهای آن رژیم مورد ارجاع واقع می‌شد. نکته مهم این بود که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در ارجاع به حوزه اقتصاد، به برهم خوردن توازن قلی اقتصادی بین ایرانیان مسلمان و غیرمسلمان به زیان مسلمانها، و نیز میان ایران اسلامی و کشورهای غیراسلامی به نفع کشورهای غیرمسلمان و

داشتند که «هی نگویید من، بگویید مکتب من!» این قبیل موارد، همگی اهمیت ارجاع ایشان به نظام اخلاقی اسلام برای تهذیب نفس در جریان انقلاب اسلامی و پس از پیروزی آن را نشان می‌دهد که نقش بسیار مهمی در تحریک و هدایت مردم انقلابی داشت و هنوز هم می‌تواند داشته باشد.

ج - حوزه روانشناختی:

این حوزه به شخصیت و انگیزشهای عالی انسانی مربوط می‌شود و به همین جهت نیز آن را با حوزه اخلاق (که به یک نظام اخلاقی خاص نظر دارد) علیرغم نزدیکی و قرابت بسیار در یک طبق بندی قرار نمی‌دهیم. یکی از ویژگیهای رژیم شاه، تحقیر مردم و نادیده گرفتن یا پامال کردن شخصیت و حقوق مردم بود. روحانیت و امام نیز از همین ویژگی بهره‌برده و مردم را به شخصیت و حقوق خود متوجه و علیه رژیم تحریک می‌نمودند. به‌عنوان مثال، حضرت امام (ره) در نطق خود علیه کاپیتولاسیون، پس از ذکر آیه استرجاع در ابتدای سخنرانی خود، به‌عنوان مهمترین نکته بیان داشتند که

کافر توجه خاصی می‌شد و این را به‌حق، به‌عنوان عامل بسیار مهمی در سيطرة کفار بر ایران و نفوذ آنها در سیاستگذاری حکام پهلوی قلمداد می‌نمودند. همچنین ارجاع به مکتب اقتصادی اسلام که در کشف‌الاسرار و سایر آثار امام دیده می‌شود، باعث توجه به تبیین اصولی این مکتب با مکاتب اقتصادی لیبرال و سوسیال و در نتیجه امید بستن به آن برای رسیدن به عدالت می‌شد.

هـ- حوزه روابط بین‌الملل:

پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه از ابتدای دهه ۱۹۵۰، نظام بین‌المللی دوقطبی گردیده و کشورهای جهان، هرکدام تابع ایالات متحده آمریکا (غرب) یا اتحاد جماهیر شوروی (شرق) شدند. این وضعیت نه تنها به معنی هم‌پیمانی و همراهی با یکی از آن دو یا حتی لحاظ کردن منافع و سیاستهای آنها در سیاستها و رفتارهای حکام کشورهای دیگر بود، بلکه حکومتهای کشورهای جهان سوم (کشورهای پیرامون) به مثابه سایه بازیگران اصلی عرصه بین‌المللی عمل می‌کردند. این تسلیم و تذلل محض رژیم پهلوی در مقابل آمریکا - که باتوجه به موقعیت ژئوپلیتیک خاص ایران، بسیار مهم بود - همواره مورد توجه و ارجاع امام خمینی (ره) و یارانش قرار می‌گرفت. از آنجاکه انقلاب اسلامی ایران براساس «حق الهی فقیه برای حکومت کردن» و «پیوند دین، معنویت و اخلاق با سیاست» شکل گرفته و تجربه می‌شد، لذا لازم بود همواره تاکید شود که وابسته به هیچ‌یک از دو ابرقدرت مذکور نیست. به همین جهت، رهبریت روحانی انقلاب، مردم را به جایگاه مستقل و ناهمگون حکومت اسلامی در نظام بین‌المللی دوقطبی ارجاع می‌داد که در شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» تبلور یافت، شعاری که ریشه اصلی در گیریهای قدرتهای مسلط بر روابط بین‌الملل موجود در بیش از دو دهه پس از پیروزی انقلاب با حکومت اسلامی ایران بود؛ زیرا همه این قدرتها در خصوص دو اصل «غیرالهی بودن حق حکومت» و «دنیوی و غیردینی بودن سیاست» با یکدیگر اتفاق و اشتراک نظر داشتند. باین وجود، باید گفت یکی از اصلی‌ترین ارجاعات رهبران انقلاب اسلامی که در راستای تداوم پیروزی و سالم ماندن انقلاب و حکومت نقش اساسی ایفا کرد، در واقع پایبندی به عکس این شعارها بود.

و- حوزه حقوق:

وقتی از «حقوق» صحبت می‌شود، در واقع دو طرف وارد بحث می‌شوند؛ طرفی که «حق» دارد و طرفی که «وظیفه» دارد؛ همچنین هر که «حق» دارد، متقابلاً «وظیفه» هم دارد. در تعالیم اسلامی و شیعی، حقوق فراوانی برای پدر، مادر، همسر، فرزند، معلم، شاگرد، همسایه برده و کنیز، دوست و سایر اشخاص و امور و

اشیاء ذکر گردیده است که برخی از آنها در نظام حقوقی رژیم پهلوی - به‌ویژه در حقوق مدنی - لحاظ شده و برخی نیز مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود. از جمله مهمترین حقوقی که در سیستم حقوقی رژیم طاغوت جایگاهی نداشت، حقوق و وظایف متقابل «والی» و «رعیت» (حاکمان و مردم) بود. البته حکومت پهلوی حتی اگر آن را می‌پذیرفت، از آنجا که یک حکومت غاصب، جائز و ناحق تلقی می‌شد، باز هم از نظر فقهاء حقی بر مردم و رعایا نداشت. حضور پررنگ این نظر در تعالیم شیعه تا بدانجا است که حتی مردم برای گرفتن حق خود از همدیگر، مجاز به مراجعه به محاکم قضایی چنین حکومتی نیستند. لذا این حوزه - نظر به شدت و تندی آن - پیش از پیروزی انقلاب اسلامی کمتر مورد ارجاع قرار می‌گرفت، جز در یک مورد که «حق فقیه برای حکومت کردن» را اعلام داشت و همین یک مورد، به عنوان اصلی‌ترین ادعای براندازانه حضرت امام خمینی (ره) در برابر رژیم پهلوی مورد استفاده قرار گرفت؛ چنان‌که همواره به‌ویژه در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۶، بر آن تاکید شد و ایشان همه نخست وزیران شاه را علیرغم آن که پیاپی عوض می‌شدند، انکار و رد کرده و غیرقانونی دانستند و بر همین اساس امام (ره) در بهشت زهرا اعلام کرد: «من توی دهن این دولت [یختیار] می‌زنم، من به پشتیبانی ملت دولت تعیین می‌کنم» و حتی پیش از سقوط رژیم پهلوی، مهندس بازرگان را به سمت نخست‌وزیری منصوب کرد.

اما مجموعه حقوقی «حقوق بشر» که حاوی حقوق دموکراتیک بشر براساس اومانیزم (انسان‌محوری) است، از آنجاکه با اصول اسلام ناسازگار می‌باشد، نه تنها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بلکه پس از آن هم از سوی رهبران انقلاب مورد ارجاع واقع نمی‌شد و صرفاً در دهه اخیر، آن هم به صورت اقتناعی، این ارجاع صورت پذیرفته و لذا همواره مورد مناقشه غربیها قرار گرفته است. بی‌تردید هر نوع اعمال محدودیت شرعی و نابرابری میان افراد، که در تعالیم اسلام موارد آن یافت می‌شود، با حقوق دموکراتیک بشر - به شیوه‌ای که در چارچوب موسوم به «حقوق بشر» غربی تدوین شده - ناسازگار و معارض است و ارجاع به این حقوق، به معنی نادیده گرفتن تعالیم عقیدتی و اخلاقی اسلام خواهد بود. البته به دلیل برحق دانستن ولایت فقیه، در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی به حقوق و وظایف متقابل والیان و رعایا تاکید و ارجاع داده شده است که طرح و تبیین ولایت مطلقه فقیه در جهت حل معضلات مردم (مثلاً مساله مسکن) در همین راستا می‌باشد.

ز- حوزه تاریخ:

قرآن کریم به مناسبتهای گوناگون مردم را به سرگذشت اشخاص، اقوام یا دولتها اشاره و ارجاع می‌دهد تا بنیادی‌ترین آموزشهای عقیدتی، اخلاقی،

اقتصادی و سیاسی را با موثرترین شیوه و به عمیق‌ترین شکل به‌انجام رساند؛ چنان‌که در این کتاب مقدس، گاه حتی یک ماجرای واحد به صور مختلف بیان و تکرار می‌شود و از این میان، بیش از همه، می‌توان به ماجراهای مربوط به قوم بنی‌اسرائیل (حکایت‌های مربوط به جمع) و نیز به داستان حضرت یوسف (ع) (حکایت مربوط به فرد) اشاره کرد. اغلب روحانیون پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، به آموختن علوم جدید - حتی علوم انسانی - توجه زیادی نداشتند و بیشتر به آموزش ادبیات، فلسفه، فقه، حدیث، اخلاق و تاریخ می‌پرداختند و البته اصلی‌ترین پلهای ارتباط ذهنی و فکری آنها با مردم شیعه، همین فقه، حدیث، اخلاق و تاریخ بود و از این میان نیز، تاریخ جایگاه بسیار مهمی داشت. مقصود از تاریخ، در اینجا تاریخ صدر اسلام، تاریخ زندگی اهل بیت (ع) و نحوه تعامل آنها با حکومتها و مردم، گاه نیز تاریخ ایران و روم پیش از اسلام و همچنین تاریخ پیامبران می‌باشد. از این جهت به‌مرور زمان و در طی قرن‌ها، نوعی بینش مشترک تاریخی - که وجه عمده آن برای عبرت گرفتن یا ابراز همدردی بود - میان روحانیت شیعه و مردم پدید آمد که در جریان انقلاب اسلامی مورد ارجاع رهبران انقلابی جهت تحریک و هدایت مردم علیه رژیم پهلوی قرار گرفت.

ارجاع به تاریخ، گاه برای استناد به سنت یا کتاب خدا جهت اثبات مشروعیت اعمال صورت می‌گرفت؛ به‌عنوان مثال، سکوت سیاسی و حرکت علمی و فقهی مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم بزدی (ره) در دوره رضاخان و مرحوم آیت الله حاج سید حسین طباطبائی بروجردی (ره) در دوره محمدرضا پهلوی را به رفتار سیاسی و علمی امام محمدباقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) در اواخر عصر اموی و اوائل عصر عباسی ارجاع می‌دادند که ایجاد نهضت علمی و فقهی، جهل‌زدایی و تربیت هزاران شاگرد را که موجب احیاء و تداوم حیات اندیشه اسلامی شد، بر قیام و نهضت سیاسی و نظامی ترجیح دادند؛ و یا همین‌طور، قیام امام خمینی (ره) را به قیام امام حسین (ع) ارجاع می‌دادند که به فرموده خود آن حضرت (ع) برای امر به معروف و نهی از منکر و احیاء سنت نبوی و استوار کردن دین خدا صورت گرفت و چنانچه تحقق نمی‌یافت، دین خدا نابود می‌شد و شاید امام (ره) نیز به همین خاطر بود که تقیه را حرام اعلام کردند.

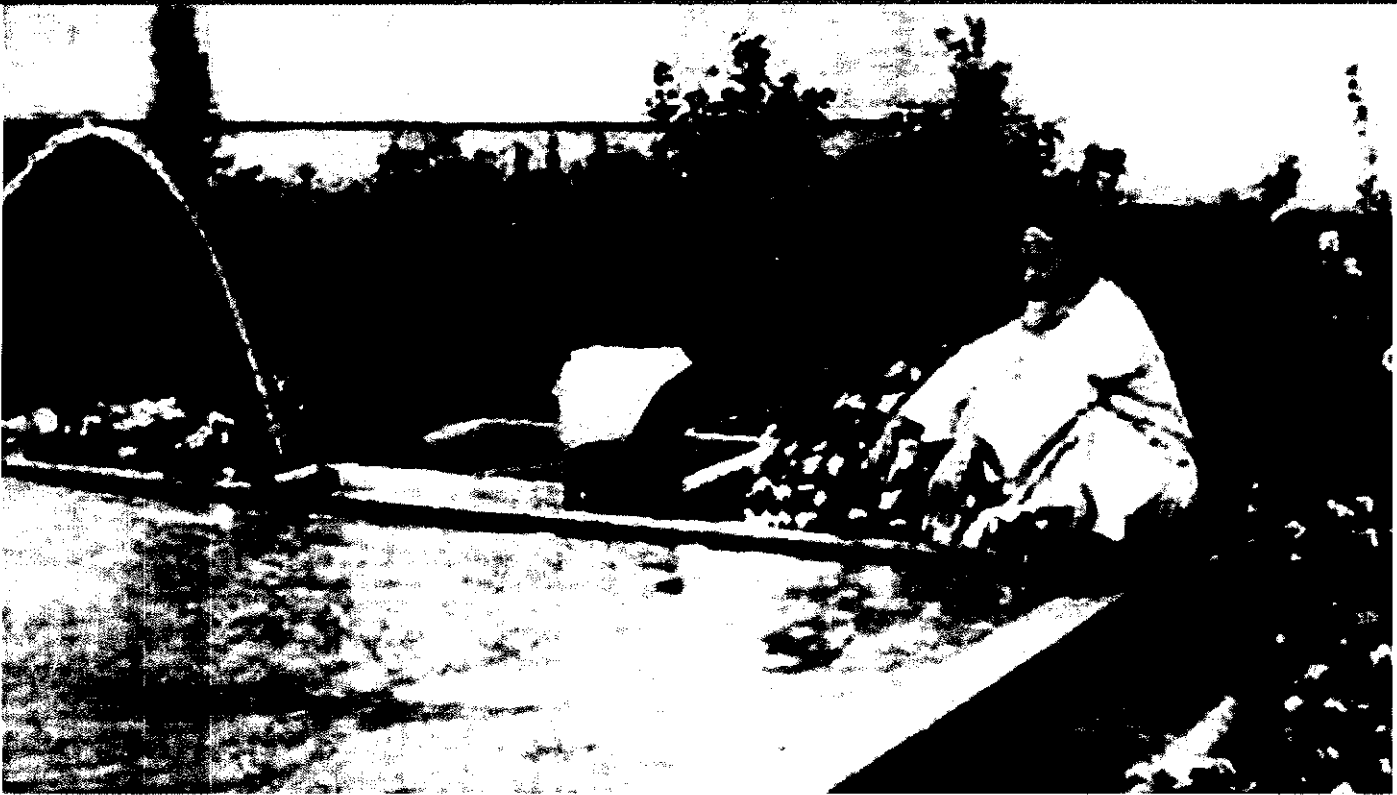
چنین ارجاعاتی برای اثبات مشروعیت رفتار سیاسی صورت می‌گرفت و بی‌آنکه به تفصیل چندانی نیاز باشد، موجب برانگیختن پیروان روحانیت می‌شد؛ چنان‌که به‌عنوان مثال وقتی در توضیح علت قیام نکردن مرحوم آیت الله بروجردی (ره) و اعلام نهضت امام خمینی (ره) گفته می‌شد که «آیت الله بروجردی، سیدحسینی و امام سیدحسینی است»، بلافاصله در ذهن شنونده میان شخصیت امام خمینی (ره) و امام حسین (ع) پیوند و پل



زده می‌شد و او را تحریک می‌کرد که به همان‌گونه درباره قیام امام(ره) بیندیشد و همدردی کند که درباره وقایع سال ۶۱-۶۰ هجری از مدینه تا کربلا می‌اندیشید و همدردی می‌کرد. ارجاع وقایع پانزدهم خرداد به عاشورا نیز همین خصوصیت را داشت. کما آنکه پس از پیروزی انقلاب، ارجاع جبهه‌های جنگ تحمیلی به کربلا نیز بسیار برانگیزنده بود (شعار معروف «ندای هل من ناصر حسینی - لبیک یا خمینی!» یکی از همین ارجاعات بود). ارجاع شخصیت شاه و بعداً صدام، به یزیدبن معاویه نیز همین‌گونه بود. گاه ارجاعات مذکور حتی از تاریخ اسلام نیز فراتر می‌رفت؛ به‌عنوان مثال، زمانی که شاه ادعا کرد وقایع تبریز (در سال ۱۳۵۶) را عده‌ای مارکسیست اسلامی (۱) - که از آن سوی مرز (از شوروی) آمده‌اند - به پا کرده‌اند، این موضع‌گیری شاه فوراً به موضع‌گیری فرعون علیه حضرت موسی (ع) ارجاع داده شد که عوام فریبانه گفته بود: «مرا واگذارید تا موسی را بکشم و او هم خدایش را (به حمایت از خود) بخواند، همانا من می‌ترسم که او دینتان را دگرگون سازد یا اینکه فساد را در زمین آشکار کند!» (غافر آیه ۲۶) همین‌طور تبعید حضرت امام خمینی (ره) از ایران، به‌راحتی به خروج حضرت موسی (ع) از مصر یا پیامبر اسلام (ص) از مکه به خاطر ترس از کشته‌شدن و ناتمام‌ماندن ابلاغ رسالت الهی ارجاع داده می‌شد و البته با ارجاع به بازگشت پیروزمندانه آن دو پیامبر اولوالعزم به مصر و مکه و سپس غلبه بر فرعون و بت‌پرستان، آتش شوق و امید به بازگشت و غلبه امام خمینی (ره) نیز در دل‌های پیروانش شعله‌ور می‌شد. به همین ترتیب، روحانیون از آسلتترین و موثرترین نوع ارجاعات بهره می‌بردند و همواره میان وقایع و شخصیت‌های هر مرحله از انقلاب اسلامی با وقایع و شخصیت‌های تاریخ اسلام و تاریخ پیامبران نوعی تناظر یافته و پل می‌زدند. این ارجاعات به جای برنامه‌ریزی حزبی و تئوریزه کردن مراحل مبارزه، به کار می‌رفت و حتی از آن موثرتر بود؛ زیرا علاوه بر آن که دشواری درک مطالب تئوریک و پیچیده از سوی عامه مردم را به‌راحتی مرتفع می‌ساخت، این تناظر و ارجاع برای بسیاری از تحصیل‌کردگان دانشگاهی نیز به‌قدر کافی وجهه داشت که آنان را به همراهی با انقلاب و امام برانگیزد. البته این فقدان طرح و فقر برنامه‌ریزی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی موجب ایجاد برخی گرفتاریها شد - که خود مقاله دیگری می‌طلبد - اما تا آنجا که به قبل از انقلاب مربوط می‌شود، باید گفت که این ارجاعات تاریخی بدون تردید از مهمترین ابزارهای تداوم و تشدید انقلاب اسلامی و پیروزی آن بوده است.

ج - حوزه عقیده و آرمان:

عقاید شیعی، با آرمان‌هایش، به‌ویژه با آرمان سیطره نهایی عدل مطلق که با عقیده به امام‌دوازدهم(عج) و



مباحث پیرامونی در خصوص ارجاعات انقلاب الف - تقابل سکولاریزم با مقدسات مورد ارجاع رهبران انقلاب اسلامی:

یکی از اساسی‌ترین و راهبردی‌ترین اهداف کشورهای غربی در دو قرن اخیر، این بوده و هست که جوامع و کشورهای پیرامون را هرچه بیشتر با خود همگون کنند. تحولات جوامع غربی از قرن شانزدهم تاکنون همواره در جهت سکولاریزم و دنیوی شدن همه چیز پیش‌رفته است؛ یعنی در فرهنگ نوین غربی، شیء و امر «مقدس» که جنبه غیرمادی داشته باشد جایگاهی ندارد؛ هرچند شاید این جوامع هنوز به برخی مقدسات در عمل پایبند هم باشند. اصلی‌ترین نهادهایی که در غرب، از سکولارمندان آنها با وسواس مراقبت می‌شود، نهاد آموزش، حقوق، اقتصاد و به‌ویژه سیاست و قدرت می‌باشد.

جریان سکولاریزم در ایران، با پیدایش بابیه و بهائیه و پس از آن روشنفکری غیردینی، آغاز شد؛ در مشروطیت مداخله و آن را مصادره کرد؛ توسط رضاخان نهادهای مذکور را در اختیار گرفت و در زمان محمدرضا پهلوی فراگیر شد. این جهانی‌سازی سکولاریزم، در واقع بنیادین استعمار نوین بود. اما انقلاب اسلامی ایران، در واقع حرکتی در جهت عکس این جریان بود؛ یعنی تصور مردم ما از انقلاب، از همان آغاز، آن بود که «انفجار نور» و «مطلع فجر» است و به «جهانی‌سازی، فراگیر کردن، دینداری و معنویت» منتهی خواهد شد. در ملاحظه ارجاعات انقلاب اسلامی ایران، آشکار می‌گردد که این ارجاعات همگی به امور، اشیاء و اشخاص «مقدس» و یا «ضد مقدس» معطوفند. شهداء این انقلاب به امام حسین (ع) و یاران شهیدش، جایزانش به حضرت ابوالفضل عباس (ع) (جانباز کربلا)، اسرایش به امام سجاد (ع) و کاروان اسرای کربلا، سیاست

سیطره دین خدا بر زمین و همچنین به تحقق ولایت و نیز به نابودی کفار و طاغوتها و قدرتهای فاسد دنیوی ارجاع داده می‌شد. یکی از روایاتی که در این زمینه به آن استناد می‌شد، این روایت از امام موسی کاظم (ع) بود که فرمودند: «مردی از قم، مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند، افرادی گرد او جمع می‌شوند که قلبهایشان همچون پاره‌های آهن سستبر است، بادهای تندحوادث آنان را نمی‌لغزاند، از جنگ خسته نشده و نمی‌ترسند، اعتماد آنان بر خداست و سرانجام کار از آن پرهیزکاران است.»^۱ همچنین این روایت که از حضرت امام محمدباقر (ع) در بحارالانوار علامه مجلسی (ره) و الملاحم و القتن سیدبن طاووس (ره) آمده است مورد استناد قرار می‌گرفت: «گونیا می‌بینم گروهی از مشرق زمین خروج می‌نمایند و طالب حق‌اند، اما آنها را اجابت نمی‌کنند. مجدداً بر خواسته‌هایشان تأکید دارند، اما مخالفان نمی‌پذیرند. وقتی چنین وضعی را مشاهده می‌کنند، شمشیرها را به دوش کشیده در مقابل دشمن می‌ایستند و اینجاست که پاسخ مثبت می‌گیرند، اما این بار، خودشان نمی‌پذیرند تا این که همگی قیام می‌کنند... و درفش هدایت را جز به دست توانای صاحب شما (حضرت مهدی (عج)) به کسی دیگر نمی‌سپارند. کشته‌های آنان شهید محسوب می‌شوند. اگر من آن زمان را درک می‌کردم، خویشتن را برای یاری صاحب این امر نگه می‌داشتم.»^۲ معمولاً مراحلی که در این روایت نقل شده، با مراحل مختلف انقلاب اسلامی، یعنی به ترتیب با نهضت سالهای ۱۳۴۳-۱۳۴۰، دوره انقلاب در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۶ و در مرحله آخر با مقطع پیروزی انقلاب از سال ۱۳۵۷ و پس از آن تطبیق می‌شد.

ظهور، قیام و حکومت ایشان، پیوندی ناگسستنی یافته است. براین اساس، یکی از حوزه‌های مهمی نیز که در انقلاب اسلامی به آن ارجاع داده می‌شد، حوزه عقیده و آرمان بود. در ایران انقلابی، شاه را «طاغوت» و رژیمش را «طاغوتی» می‌گفتند. «طاغوت» واژه‌ای مهم در عقاید توحیدی به حساب می‌آید و به معنی شخص طغیانگری است که به جای خدا از او اطاعت می‌شود. به این ترتیب، پیروی از امام خمینی (ره) و انقلابی‌گری، به توحید و پیروی از خدا و رسولش (ص) ارجاع داده شده و بین آنها ملازمه ایجاد می‌شد.

همچنین اصل ولایت‌فقیه که به سلسله ولایت از خدا تا به امام معصوم (ع) ارجاع داده می‌شد، مبنای انقلاب اسلامی بود. ضرورت تشکیل حکومت اسلامی به فراهم کردن زمینه‌های عبودیت و بندگی خدا در جامعه ارجاع داده می‌شد. از آنجا که هر ولی فقیه، نایب علم امام مهدی (دوازدهمین و آخرین امام معصوم که مردم پیوند معنوی حضرت امام خمینی را با ایشان بسیار نیرومند می‌دانستند) تلقی می‌شد و انقلاب اسلامی نیز توسط فقهاء و مراجع هدایت و رهبری می‌شد، بنابراین روحانیون می‌توانستند علاوه بر حکومت عادلانه و الهی پیامبر اسلام (ص) و امیرالمومنین (ع) - که در کنار حکم و حدود و شریعت خدا، از شخصیت و حقوق انسانی نیز حفاظت، حراست و دفاع می‌فرمودند - آرمانهای انقلاب اسلامی را به آرمانهای مهدویت ارجاع داده و آن را مقدمه ظهور و قیام امام مهدی (عج) و آماده‌سازی شرایط برای یاری به ایشان در هنگام ظهور بدانند. بنابراین در حوزه عقیده، همواره به توحید، نبوت و امامت و در گستره آرمان، به مهمترین و شیرین‌ترین آرمان، یعنی به تحقق عدالت و نیز

بحث، یک مقوله فیزیکی، یعنی روشهای تولید انرژی هسته‌ای (شکافت هسته‌ای و گداخت هسته‌ای) الهام بخش ماست. در انقلابهای بزرگی چون انقلاب فرانسه و روسیه آیین نفرت و خشونت تبلیغ می‌شد. اما در انقلاب اسلامی ایران کیش مهر، محبت و وحدت توصیه و عمل می‌شد (تنها استثنائی که به نظر نگارنده می‌رسد، مبارزه ضداستعماری مهاتما گاندی در شبه‌قاره هند است). گلهای میخکی که مردم انقلابی بر سر لوله‌های تفنگ ارتش شاه می‌زدند، در واقع عمل به این الگو بود. بی‌تردید امام خمینی (ره) در این شیوه رهبری، به پیامبر اسلام (ص) اقتدا می‌نمود که در بحبوحه جراحات و صدمات در جنگ احد دعا فرموده بود: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون» همچنین امام خمینی (ره) حتی راه را بر نخست‌وزیران و وزرای رژیم شاه جهت پیوستن به انقلاب نیست و تنها شرط ایشان استعفای آنها از مقام رسمی خود در دولتی بود که از نظر فقهی و قانونی (قانون اساسی مشروطه) مشروعیت نداشت. نمونه دیگر این روش ایشان را در انتخاب اعضای دولت موقت و نیز برخی از اعضای شورای انقلاب می‌توان مشاهده کرد.

■ ■ ■ امام خمینی (ره) در ارائه طریق و رهنمود یا تحریک به انقلاب، ذائقه مخاطبان و پذیرش آنها را مورد نظر داشته و رعایت می‌نمود. مثلاً ارتشیان و کارمندان سازمانهای مرفه نظیر شرکت نفت و رادیو و تلویزیون را بیشتر به حوزه روانشناختی ارجاع می‌دادند و طبقات فقیر شهری و روستایی را به حوزه اقتصاد، تحصیلکرده‌های لیبرال مخالف رژیم استبدادی را به حوزه حقوق و روابط بین‌الملل، متدینین تحصیلکرده حوزه و دانشگاه را به فقه و شریعت و عامه متدینین را به حوزه تاریخ و نیز به آرمانها ارجاع می‌دادند و خلاصه با هر گروهی به زبان خودشان سخن می‌گفتند

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز باینکه ایشان به این شیوه رهبری کردن پای‌بند بودند، ولی هرگاه شخص یا گروهی با اصول اساسی انقلاب و جمهوری اسلامی درگیر شده و درصدد استخاله یا براندازی آن برمی‌آمد، در نهایت ایشان مجبور به تغییر روش و طرد، تنبیه و یا حتی سرکوب آنها می‌شد که نمونه آن را در مورد احزاب کمونیستی، فدائیان، کومله، دموکرات، توده و نیز حزب خلق مسلمان، مجاهدین خلق و یا اشخاصی چون قطب زاده و بنی‌صدر می‌توان مشاهده کرد. بنابراین پس از پیروزی انقلاب هم اصل بر شیوه گداخت بود و شیوه شکافت در موارد حاد و استثناء، به کار گرفته می‌شد.

امام خمینی (ره) در ارائه طریق و رهنمود یا تحریک به انقلاب، ذائقه مخاطبان و پذیرش آنها را مورد نظر داشته و رعایت می‌نمود. مثلاً ارتشیان و کارمندان سازمانهای مرفه نظیر شرکت نفت و رادیو و تلویزیون را بیشتر به حوزه روانشناختی (شخصیت و هویت ایشان) ارجاع می‌دادند و طبقات فقیر شهری و روستایی را به حوزه

جز این ارتباط طولی شیعیان و نحوه تفکر تاریخی و عقیدتی ایشان ندارد. همین پیوند یا درآمیختگی عقاید، ارزشها، احساسات مذهبی و اطلاعات تاریخی شیعه مهمترین عمل ارجاعات انقلاب اسلامی و توفیق آن می‌باشد. بهمین جهت، این انقلاب و نظام نه‌فقط به روحانیان انقلابی، بلکه به همه روحانیان، مبلغان، معلمان، مربیان، اولیاء و تک‌تک افرادی وابسته است که گامی کوچک یا بزرگ در راه تقویت، تعمیق و یا ترویج آن اطلاعات، احساسات، ارزشها و عقاید برمی‌دارند یا برای وحدت کلمه مسلمانان و شیعیان می‌کوشند تا آنها به جای توجه به آن منابع، به «خوبیشتن» (نفس) اهتمام نکرده و تعصب نورزند.

ب - توجه رهبری انقلاب اسلامی به پذیرندگان (مخاطبان) ارجاعات:

یکی از اولین شروط موفقیت هر انقلابی، تشخیص و تصمیم و عمل صحیح رهبری آن در ارتباط با مخاطبانش می‌باشد. در بسیاری از انقلابها، اتباع کشور انقلابی از ابتدا به دو گروه طرفدار رژیم و طرفدار انقلاب

ضد صهیونیستی آن به ستیز امیرالمومنین (ع) با یهودیان قلعه خیبر، منافقان و مخالفان بلطن‌پوش ظاهرالصلاح انقلاب به منافقان عصر پیامبر اسلام (ص)، مخالفان خشک‌اندیش و جامدالفکر به خواجه عصر امام‌علی (ع) و خلاصه هر چیزی از آن، به یک چیز متناظر تاریخ عصر پیامبر (ص) و امماطهار (ع) معطوف می‌گردید.

باید توجه کرد که یکی از ویژگیهای تفکر شیعه ارتباط طولی آن با اشیاء اشخاص و امور می‌باشد؛ یعنی شیعیان تحت تعلیم قرآن مجید و سنت طاهره و وظیفه خود می‌دانند نسبت به هر چیز یا شخص یا جریان بدی در طول تاریخ - از حضرت آدم (ع) تاکنون و تا آینده دور - «برائت» (بیزاری و جدایی) و نسبت به هر چیز یا شخص یا جریان و امور خوب در طول تاریخ جوامع بشری و آینده‌اش، «ولایت» (تولی، دوستی و پیوند) داشته باشند و اعتقاد دارند که سرنوشت آیندگان و گذشتگان براساس «رضاء» (خشنودی) و «سخط» (ناخشنودی) بوده و اعمال ایشان با هم پیوند خورده و مشترک و یکسان می‌شود.^۵ بهمین جهت، ارجاعات انقلاب اسلامی، آنها را به‌راحتی به حرکت درآورده و به خروش و خیزش وامی‌داشت. این مساله در واقع از رموز ناگهانی دشمنان انقلاب اسلامی در فروپاشی نظام منبعث از آن (جمهوری اسلامی ایران) به شمار می‌آید و لذائذ جدید و نسلهای آینده هرچه کمتر اسلامی بیندیشند و از اسلام و تاریخ اسلام و شیعه آگاهی کمتری داشته باشند و با نسلهای گذشته و به‌ویژه با روحانیت و حوزه ارتباط اندکی ببندد، دشمنان غربی به هدف خود نزدیکتر و در رسیدن به مقصودشان کمروا تر خواهند بود؛ درحقیقت، اگر آنها بتوانند در این نسل یا نسلهای آینده تفکری سکولاریستی ایجاد کنند، انقلاب اسلامی ایران به رکود و مرگ خواهد رسید بهمین دلیل باید فعالیت آموزشی و پرورشی و تولید فکری و فرهنگی شیعیان آگاه و به‌ویژه اساتید حوزوی هر چه بیشتر، عمیقتر و قویتر باشد و به‌خصوص به کربلا و عاشورا بیشتر توجه شود؛ زیرا ادامه حیات این انقلاب و نظام، بلکه حیات تشیع و اسلام به آن وابسته است. بیهوده نیست که امام‌علی (ع) و امام حسین (ع) هر دو «خون خدا» خوانده می‌شوند؛ زیرا مایه تداوم زندگی معنوی مسلمانان، بلکه جوامع بشری - و احیاء اسلام شده‌اند که قرار است بر همه زمین حکمفرما شود. آیا هرگز اندیشیدماید که چرا در هر مناسبتی از جمله در اول ماه رجب و نیمه آن، نیمه ماه شعبان، شبهای قدر (ماه رمضان)، عید فطر، روز عرفه شب و روز عید قربان، روز عاشورا (دهم محرم)، روز اربعین (بیستم ماه صفر) و روز مباحله (بیست‌وچهارم ذیقعد) و روز نزول سوره دهر (بیست‌ونجم ذیقعد) و روز ولادت ایشان (سوم ماه شعبان) و هر شب جمعه بلکه بنا به فرمایش امام‌صادق (ع) در هر وقت و هر زمانی، زیارت امام حسین (ع) از بهترین مستحبات است؟^۶ این که در برخی از زیارات، از جمله زیارات عرفه از خداوند می‌خواهیم که ما را در دنیا و آخرت در کنار امام حسین (ع) و یاران پاکش قرار دهد.^۷ مفهومی

تقسیم می‌شوند (بی‌طرفها به‌مرور به یکی از دو طرف می‌پیوندند و یا همچنان بی‌طرف می‌مانند که این به معنای پذیرش هر نوع «تقدیر» و سرنوشت یا پیشامد از سوی آنان می‌باشد) و از طریق «شکافت»، نیروی انقلابی و شورش و نزاع داخلی برای تغییر وضع موجود، پدید می‌آید و رهبری انقلاب از آن نیرو بهره می‌برد. پدیده شکفت و متعالی در انقلاب اسلامی ایران، آن بود که امام خمینی (ره) این نیرو را از طریق «گداخت» همه اقصا و نهادها و سازمانها - جز سازمانهای کاملاً وابسته به رژیم و شریک جنایاتش (مثل ساواک) - پدید آورد و مورد استفاده قرار داد. از مهمترین وجوه این استراتژی، می‌توان به نحوه برخورد ایشان با ارتش، نیروهای ملی‌گرا و نیز اهل سنت و حتی کمونیستها (بیش از پیروزی انقلاب اسلامی) اشاره کرد. ایشان بدو مردم را به دو گروه طرفدار و مخالف انقلاب اسلامی تقسیم نکردند؛ زیرا هدف ایشان در اصل انجام وظیفه و تکلیف الهی امر به معروف و نهی از منکر بود و نه خود انقلاب. در این



یهودی)ی نظام، در نزدیکی و پیوند آنها با جمهوری اسلامی ایران موثر واقع شد.

ج - تخریب منابع مورد ارجاع از طریق تهاجم فرهنگی داخلی و خارجی

بی آنکه تمامی تلاشهای انجام شده قابل طبقه‌بندی در مفهوم «تهاجم فرهنگی» را ارادی و عمدی بدانیم، باتوجه به مضمون و نتیجه اقدامات مخالفان خارجی (اشخاص، گروهها یا دولتها) و نیز داخلی در دهه اخیر، می‌توان فهرستی از تخریب منابع مذکور فراهم کرد:

۱- تقلیل و تنزل مفهوم و موقعیت «خدا» و «شریعت» در ذهن مردم، به نحوی که حضور خدا در زندگی انسان به تجربه فردی محدود شود و شریعت به امری حداقلی مبدل گردد که اداره امور دنیوی به عهده آن نبوده و صرفا حاوی برخی از رهنمودها در این زمینه باشد. در واقع تصویر جامع الاطرافی اسلام مخدوش می‌گردد و این دین به گونه‌ای معرفی می‌شود که بتوانند آن را به سطحی تقلیل دهند که حکومت و تدبیر امور را به «تعقل آزاد» بشر بسپارد.

۲- انکار وجه حکومتی پیامبر اسلام (ص) با طرح این ادعا که ایشان حکومت نمی‌کرد؛ یا انکار «حق الهی» ایشان برای حکومت کردن و ترویج این تفکر که حکومت کردن، حق همه بر خودشان است که آن را به طریقی از قبیل قرارداد، رای دادن، تمکین به حاکم خاص، شورش و یا حتی به صورت اعتراض نکردن، به یک فرد یا گروه تفویض می‌کنند.

۳- انکار وجه ناپسند و غیرمشروع ماجرای سقیفه و ایجاد

■ ■ ■ امام خمینی (ره) به وعاظ اخطار کرده بود در سخنرانیهایتان در ماه محرم «نگوید اسلام در خطر است» بلکه توصیه می‌کردند وعاظ این پرسش انکاری را که «آیا اگر ما نگوئیم اسلام در خطر است، در خطر نیست؟» در سخنرانیهایشان تکرار و تلقین کنند

پیروزی انقلاب و به‌ویژه پس از پایان جنگ تحمیلی، تلاش فراوانی برای رفع این محرومیت شده است؛ لذا این مناطق قابل ارجاع به حوزه‌هایی که نیاز به اطلاعات نسبتا پیچیده‌ای چون حقوق و روابط بین‌المللی داشت، نبودند بلکه به راحتی به حوزه اقتصاد ارجاع داده می‌شدند. البته پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دشمنان انقلاب از همین زمینه بهره‌برداری کرده و مردم این مناطق را به شورش علیه جمهوری اسلامی واداشتند؛ که در واقع پیش‌درآمدی بر جنگ تحمیلی بود بدون تردید، هرچه از طریق رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی، کتب درسی و نظام آموزشی، قوانین، زبان و... در جهت ایجاد پیوند و همسطح‌سازی و همگون‌سازی و امتزاج این مناطق و اجتماعات با فرهنگ و اقتصاد مرکزی و رسمی کشور کوشیده شود، ارتباط میان رهبران انقلاب و حکومت ایران با جوامع سنی آسانتر خواهد شد. علیرغم این که همین مشکل در مورد اقلیتهای دینی (زردشتی، یهودی و مسیحی) ایران به شکل حادثی (زبان، دین، تاریخ و حتی اقتصاد) وجود داشت، اما آنها در زمان رژیم پهلوی به قدری مرفه بودند که قابل ارجاع به حوزه‌های موثر روانشناختی، حقوق، روابط بین‌الملل و حتی آرمانهای مشترک بین‌الادیان و انسانی نبودند بلکه جنگ و تاندازه‌ای نیز ترس مداوم از همسوتلقی شدن با دشمنان خارجی (مسیحی و

اقتصاد، تحصیلکرده‌های لیبرال مخالف رژیم استبدادی را به حوزه حقوق (مشروعیت سیاسی و مشارکت) و روابط بین‌الملل (استعمار و امپریالیسم در مقابل استقلال و آزادی)، متدینین تحصیلکرده حوزه و دانشگاه را به فقه و شریعت و عامه متدینین را به حوزه تاریخ (اعم از سنت نبوی، سیره اهل بیت علیهم‌السلام، تاریخ خلفاء، تاریخ شاهنشاهی ایران طی بیست و پنج قرن و نهضت‌های معاصر در ایران) و نیز به آرمانها ارجاع می‌دادند و خلاصه با هر گروهی به زبان خودشان سخن می‌گفتند.^۸ پرواضح است که این شیوه پیامبران (ع) و به‌ویژه شیوه خاتم و سید ایشان (ص) بوده است.

همچنین نباید از نظر دور داشت که طبق نظریه سیاسی اهل سنت، شاه «ولی امر» و واجب‌الاتباع تلقی می‌شد و لذا از نظر آنها هیچ‌گونه خدشهای بر مشروعیت سیاسی او وارد نبود و به همین جهت هم به عنوان مخاطبان امام (ره)، به این مساله قابل ارجاع نبودند. همچنین آنها فقط در کتاب خدا و سنت نبوی (یا منابعی متفاوت) با شیعه مشترکند؛ لذا کمتر به حوزه تاریخ، عقیده و آرمان مورد نظر رهبران انقلاب ارجاع داده می‌شدند. به‌علاوه از آنجا که مناطق سنی‌نشین - اعم از شرق خراسان، بلوچستان، هرمزگان، خوزستان، کردستان و گنبد - معمولا از نقاط دیگر فقیرتر و عقب‌نگه‌داشته‌شده‌تر بودند (که البته پس از

تنوع حوزه‌های ارجاعی باعث می‌شود افشار و گروه‌هایی که از نظر وضعیت اقتصادی و همچنین به لحاظ نقش و پایگاه اجتماعی و یا نحوه تفکر و وضع فرهنگی با یکدیگر تفاوت بسیار دارند، همگی یکپارچه به انقلاب بپیوندند، واقعیتی که در تجربه انقلاب اسلامی ایران رخ داد و عملاً تئوریهای کمونیسم را درهم شکست. نکته حائز اهمیت در این مقاله آن است که آگاهیها، باورها، ارزشها و ارجاعات مشترک در ایران دوران انقلاب، به مثابه بخشی از ریشه‌های انقلاب اسلامی و نیز به‌عنوان بخشی از شیوه‌های مبارزه رهبران انقلاب اسلامی قابل بررسی می‌باشد. ■

پی‌نوشت‌ها

۱. البته «نظام استورهای» بیشتر مربوط به جوامع فاقد دین و شریعت الهی است.
۲. امام خمینی (ره) نظامیان دوره پهلوی را به شخصیت و هویت ایشان ارجاع داده و از آنان می‌خواست به انقلاب بپیوندند و از رژیم پهلوی حمایت نکنند.
۳. علی کورانی، عصر ظهور، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، بهار ۱۳۸۰ (چاپ چهارم)، ص ۲۳۷. نقل از بحرالانوار.
۴. همان، صص ۲۴۸، ۲۴۷.
۵. امیرالمومنین علی (علیه‌السلام)، نهج‌البلاغه، ترجمه علامه محمدتقی جعفری (ره)، مشهد، آستان قدس، ۱۳۸۰، صص ۶۹۴، ۶۹۵ (خطبه ۲۰۱).
۶. حاج شیخ عباس قمی، مفاتیح‌الجنان، تهران، اسوه، صص ۷۸۴، ۷۸۳.
۷. همان، ص ۷۵۷.
۸. امام راحل (ره) شخصیتی بودند که علاوه بر اسلام‌شناسی، از دانشهای دیگری چون عرفان، روشناسی، تاریخ ایران و جهان، ادبیات، فلسفه و حقوق نیز به‌قدر کافی یا درحدمتخصص طرزول اطلاع داشت و نیز از نیزهوشی و نبوغ و خلاقیت فراوانی برخوردار بود و تجربه شخصی بسیار ارزشمندی از مشروطیت و تمام دوران حکومت پهلوی و جریانات و اشخاص مهم حوزوی داشت. همه این مسائل باعث شد که ایشان به شخصیتی چندبعدی دست یابد که قادر به ارجاع مخاطبان مختلف به حوزه‌های متفاوتی باشد و برخلاف آنچه به‌عنوان قاعده در بعضی از کتب (داود فیرخی، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱) مطرح شده گفتمان اقتدارگرا با مرکزیت «فصل» و تحت تاثیر پیشینه جوامع اسلامی را برای تحریک علیه شاه انتخاب نکرد.
۹. گرچه همسان‌نگاری اهل سنت از همه حاکمان جامعه اسلامی به‌عنوان «اولی الامر» بدون التزام به عصمت و عدالت آنها و نیز اعتقاد آنان به عدالت و تقدناپذیری همه صحابه پیامبر (ص) با هر شخصیت، تفکر و رفتاری (ر.ک. الحاج احمد حسین یعقوب، نظریه عدالت صحابه و رهبری سیاسی در اسلام، ترجمه مسلم صاحبی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲)، دو نظریه غیرانقلابی و حتی ضدانقلابی هستند، اما اعتقاد و امید مشترک آنها نیز به مهدی موعود علیه‌السلام، یک نظریه امیدآفرین و وحدت‌بخش و انقلابی است. همچنین اعتقادشان به «اولی الامر» بودن امام خمینی (ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، موجب تمکین به رهبری انقلاب اسلامی پس از استقرار حکومتش می‌شود.
۱۰. ر.ک. هوبرت شلاشیرت، بحث با بنیادگرایان، ترجمه: محمدرضا نیکنفر، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
۱۱. بسیاری از دعاها و تعویذات و زیارات و نیز قرآن کریم متضمن مفاهیم و اعتقادات مربوط به اخلاق، اقتصاد، سیاست و حکومت، تاریخ و سیرم حقوق، عقاید و ارزشها و آرمانهای شیعی است و قرائت مکرر آنها هم موجب حفظ و تثبیت حوزه‌های ارجاعی و ناکامی جریان سکولاریستی مذکور می‌شود و این، نوعی سازوکار خودبخودی عبادت کلامی شیعه است.

انکار امکان قرار گرفتن افراد در طول یکدیگر) و ... که موجب اختلال در سازوکار اندیشه انقلابی شیعه می‌شود. در بیشتر مواردی که ذکر شد، به افکاری برمی‌خوریم که اشخاص، آراء، گزاره‌ها و آموزه‌هایی که به یک جریان بزرگ سکولاریستی منتسب هستند تقدیس می‌شوند و این جریان همانا جوامع و حکومت‌های سکولار غربی و پرورش‌یافتگان ایرانی آنان هستند. این جریان که از ابزارهای موثری چون کرسیهای درسی دانشگاهها، کنفرانسها و همایشهای دولتی و غیردولتی، امکانات نشر کتاب دولتی و غیردولتی، روزنامه‌ها و مجلات دولتی و غیردولتی، ماهواره سی‌دی، ویدئو، سینما، تئاتر و ... بهره می‌برد، متأسفانه از حمایت بخشی از رجال سیاسی نیز برخوردار یافته است. اما مهمترین نهادها و عناصری را که فعلاً در کندی و ناکامی این جریان موثرند، می‌توان چنین برشمرد: حوزه علمی روحانی (فقهی) شیعه و نهاد مرجعیت و رهبری، نهاد آموزشی عمومی پیش از دانشگاه نهاد خانواده و الگوهای موجود در آن، وعاظ و گروه‌های مختلف مذهبی فعال در میان عامه مردم، بخش مهمی از بازاریان، بخشی از صدا و سیما، دولتی، برخی از مطبوعات و ناشران و بالاخره بخشی از دانشگاه^{۱۱} همانطور که پیشتر نیز گفته شد، ادامه حیات انقلاب و حکومت اسلامی ایران، به حفظ آن حوزه‌های مورد ارجاع بستگی تام و تمامی دارد و یکی از مهمترین عوامل کامیابی یا ناکامی آن جریان سکولاریستی داخلی و پیرامونی، خرابی یا بهبود وضع اقتصادی و معیشت عامه مردم می‌باشد.

ارجاعات انقلاب اسلامی، مقوله‌ای است که گذشته، حال و آینده جامعه ما را به هم می‌پیوندد و به اندازه‌ای از اهمیت حفظ و صیانت برخوردار است که باید سرمایه‌گذارها، فداکارها و تلاشهای فراوان و بزرگی در این راستا صورت پذیرد.

نتیجه

آیین مبین اسلام شیعی که قابلیت خود را در انقلاب اسلامی نشان داد، ثابت کرد که جمله نورانی «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» (اسلام برتری می‌یابد و بر آن برتری یافته نمی‌شود) صحیح است. جامع‌الاطراف بودن این دین الهی باعث شد رهبران انقلاب اسلامی ایران بتوانند مخاطبان خود را به حوزه‌های مختلف ارجاع داده و آنان را به تغییر وضع موجود برانگیزند. در این مقاله برخی از این حوزه‌ها عنوان گردید و نتیجه بحث را چنین می‌توان جمع‌بندی کرد که: هرچه حوزه‌های مورد ارجاع در انقلاب متنوع‌تر و پرتعدادتر باشد و هرچه آگاهیهای مشترک مردم از آنها بیشتر باشد و هرچه رهبران در اعتقاد و احاطه به این آگاهیها با مردم بیشتر مشترک بوده و آن را بیشتر تعلیم داده و تبلیغ کنند و در بیان آن صادق‌تر باشند، مردم نیز بیشتر به این ارجاعات تن داده و با رهبران انقلاب همراه خواهند شد.

تصویری مطلوب‌تر و امروزی از نحوه دخالت ابوبکر و عمر و عایشه در سیاست، به‌گونه‌ای که در مقوله مشروعیت سیاسی، تاریخچه واقعی که این سه شخصیت در آنها نقش اساسی داشتند، قابلیت ارجاع و عبرت‌آموزی را از دست بدهد، «مشارکت سیاسی» و «بشری و غیرالهی بودن حق حکومت» و «حق برابر زنان با مردان» آموزه‌های اساسی این‌گونه تلاشها به شمار می‌آید.

۴. توجیه سرمایه‌داری و مظاهر آن و نیز تخریب پتانسیل مرجع واقع‌شدن وقایع تاریخی مربوط به نخستین ثروت‌اندوزان پس از عصر نبوی، به‌ویژه عثمان و طلحه و زبیر در حوزه اقتصادی.

۵. ایجاد تصویر غیرمعصوم و نامقدس از پیامبر اسلام (ص) و امیرالمومنین (ع) و سایر ائمه‌اطهار (ع) برای تخریب مرجعیت سنت نبوی و سیره ائمه‌معصوم.

۶. ایجاد تصور پلورالیستی و به‌شدت تسامح‌آمیز از نحوه برخورد پیامبر اسلام (ص) و امیرالمومنین (ع) با مخالفان فکری (منحرفان و مرتدان).

۷. سعی در پوشاندن وقایع مربوط به معاویه، یزید، بنی‌امیه و کربلا و عاشورا، با طرح نظریات، معادلات و بازیهای سیاسی و نیز خشونت‌آمیز خواندن عمل امام حسین (ع) و باران پاکش.

۸. تخریب مرجعیت فقه شیعه به‌وسیله انکار یا تشکیک در احکام فقهی (مثلاً تشکیک در دیه نابرابر زن و مرد، یا حقوق مربوط به زنان و کودکان و اهل کتاب و یا نحوه برخورد و روابط مومنان با کفار و ...).

۹. تخریب تصور آرمانگرایی شیعه و سنی از آینده جهان^{۱۲} و ظهور منجی، و تبلیغ ضرورت شرکت در جریان جهانی‌شدن که به منزله پذیرش جهانی با رهبریت و آمریت ایالات متحده آمریکا و نیز پذیرش نظام سیاسی و اقتصادی لیبرال دموکرات می‌باشد.

۱۰. تخریب تصویر تاریخی ایرانیان از وقایع و حقایق دو قرن اخیر و نفی یا کاهش مسئولیت و سبک‌کردن بار گناهان استعمارگران و متوجه‌کردن اتهامات به خود ایرانیان (ما چگونه ما شدیم؟! و نیز انکار نقش علمای دین در نهضت‌های ضداستبدادی و ضداستعماری دوران قاجار و پهلوی.

۱۱. تخریب وجهه علماء و متدینین شیعی مخالف فساد، استبداد و استعمار، که باعث فقر گروه مرجع برای انقلابیگری شیعیان می‌شود.

۱۲. تخریب وجهه انقلابیون دینی^{۱۳} به اتهام مطلق‌گرایی یکجانبه، محدود‌نگری، عدم تعادل، کج‌اندیشی، کین‌ورزی و بیزاری، مخالف‌ستیزی، خشونت‌گرایی و توجیه خشونت، خشک‌اندیشی (جزمیت) و ... و متقابلاً تبلیغ واژه‌های زیبایی چون تساهل، تسامح، تحمل مخالفان، مدارا، حقانیت موازی تفاسیر مختلف، انبساط و انقباض فهم دینی، گسترش تجربه نبوی، ضرورت مدیریت علمی، انعطاف‌پذیری، مشروعیت از طریق دموکراسی و مشارکت سیاسی، حقوق برابر (به معنای